

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

**کرسی علمی ترویجی «اصول و قواعد  
استنباط ائمہ (ع) از قرآن کریم»**

**ارائه دهنده: سید موسی صدر  
ناقدان: سید حمید علوی آریز و عباس عبدالله پور**

**مدرسه علمیه عالی نواب**

## فهرست مطالب

ب	کرسی علمی ترویجی «اصول و قواعد استنباط ائمه (ع) از قرآن کریم».....
۵	مقدمه.....
۸	ارائه حجت الاسلام و المسلمین سیدموسی صدر.....
۲۲	نقدهای حجت الاسلام و المسلمین عباس عبدالله پور.....
۳۰	نقدهای حجت الاسلام و المسلمین سیدحمید علوی آرزو.....
۴۱	پاسخ‌های مولف کتاب.....
۵۰	پاسخ داوران به مولف.....

تأسیس ۱۰۸۶ ه.ق

مدرسه علمیه عالی نواب

## مقدمه

مدرسه علمیه نواب در تاریخ بیست و هشت بهمن ماه سال هزار و چهارصد و دو کرسی علمی ترویجی در موضوع نقد کتاب «اصول و قواعد استنباط ائمه از قرآن» نگارنده‌ی محترم استاد پژوهشگر حجت الاسلام و المسلمین سید موسی صدر برگزار کرد. ابتدا نویسنده اثر به آرایه مطالب خواهند پرداخت و در ادامه اساتید ناقد حجت الاسلام سید حمید علوی آریز و حجت الاسلام عباس عبدالله‌پور از اساتید حوزه علمیه و مدرسه نواب به بیان نظراتشان خواهند پرداخت.

قبل از شروع جلسه یک توضیح مختصری نسبت به این اثر ارزشمند عرض خواهد شد. در سال نود و نه در نشریه «پژوهش‌های قرآنی» یک مقاله‌ای با همین عنوان توسط استاد صدر چاپ شد. در مقاله مذکور مختصر و گزیده‌ی این کتاب آمده است. بدین بیان که اصول استنباط دو شاخه دارد؛ اصول استنباط از قرآن و اصول استنباط از غیر قرآن. منظور از اصول و مبانی؛ پیش‌فرض‌های مستنبط هست. در اصول استنباط هشت اصل ذکر می‌کنند. در بخش بعدی گونه‌های استنباط در دو بخش مستندات؛ یعنی از چه منابعی استنباط صورت می‌گیرد و روش استنباط بیان می‌شود. بخش مستندات به دو گونه استنباط پرداخته می‌شود؛ گونه استنباط متعارف و گونه استنباط غیرمتعارف. منظور از متعارف آیت الاحکام است که در میان فقها متداول است و گونه‌های استنباط غیر متعارف یا غیر رایج آیاتی هستند که در آیات الاحکام



به آن‌ها اشاره نشده است. در بخش روش، سه روش عمده رو ذکر می‌کنند، روش تطبیق، تعلیل و تفسیر. روش تطبیق و تعلیل، روش مستقیم استنباط هستند. در روش تطبیق نگاه از کلی به جزئی است و در تعلیل از جزئی به جزئی است. این موارد چون بحث قرآنی هست عمده معطوف به آیات قرآن است و چون بحث استنباط احکام ائمه است؛ روایات بحث و تحلیل می‌شود و ذیل هر روایت توضیحاتی ذکر می‌شود. در روش تفسیری به نوع غیر مستقیم استنباط اشاره می‌کنند به عنوان مثال اهل بیت ضمن تبیین یک لغت و واژه‌ای حکم شرعی رو بیان می‌کنند.

در آخر بحث قواعد استنباط مطرح می‌شود که دو شاخه دارد؛ قواعد معمول و متعارف که فقها و ادبا به آن پرداختن و از آن بحث کردن و قواعد غیر متعارف یا غیر رایج که یا بحثی درباره این قواعد نشده یا آنگونه که شایسته‌ی بحث هست پرداخته نشده است. از یک تعداد قواعد در مقاله در بخش دوم به عنوان قواعد ویژه یاد میشود.

ساختار کتاب نیز بسیار منسجم و چابک است. از دو بخش تئوری و کاربردی برخوردار است. در بخش تئوری سه فصل دارد:

۱. بیان روش‌های استنباط؛ تطبیق، تعلیل و تفسیر؛
۲. اصول استنباط از قرآن و اصولی که در نزد ائمه بودند؛
۳. قواعد اصولی که از اون‌ها در استنباط استفاده شده است.

مؤلف یک به یک قواعد را نام می‌برند، توضیح میدن، قواعد ادبی و قواعد

ویژه.

در بخش عملی به بیان نمونه‌ها می‌پردازند به عنوان مثال نمونه‌های روش تطبیق و نمونه‌هایی که در روش تطبیق از قاعده اصولی، ادبی و ویژه به

## مقدمه ز

کار رفته را بیان می کنند. همین ساختار در روش تحلیل و تفسیر نیز هم هست.





ارادہ حجت الاسلام سید موسیٰ صدر



## شکل‌گیری اساس کتاب «اصول و مبانی استنباط ائمه از

### قرآن» بر سه پرسش

اعوذ بالله من الشیطان رجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلاة و السلام علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین. این کتاب بر اساس یک پرسش که می‌تواند پاسخش هم برای حوزویان و هم برای غیر حوزویان رهگشا باشد، سامان یافته است.

پرسش این بود که آیا ائمه از قرآن حکم شرعی استنباط کرده‌اند یا نه؟ اگر استنباط کرده‌اند آیا این استنباط ضابطه‌مند بوده، مبتنی بر قواعد عقلایی بوده یا نه یک امر تعبدی و رازآلود؟

اگر ضابطه‌مند بوده است آن ضوابط و آن قواعد چیست؟ این سه تا سوال رو ما پشت سر هم خواستیم که در این کتاب بهش پاسخ بدیم.

### پاسخ سؤال اول:

در رابطه با سوال اول که آیا ائمه از قرآن استنباط کرده‌اند یا نه؟ تفکر کلامی رایج ما می‌گوید نه؛ چون بر اساس این تفکر استنباط یک روش خطاپذیر است در فهم قرآن و ائمه در فهم قرآن خطا نمی‌کنند؛ بنابراین استنباط برای ائمه بی معناست؛ اما ما گفتیم که این حرف فی‌الجمله درسته اما یک نکته رو باید توجه داشت و آن این است که استنباط و اکتشاف حکم از آیات قرآن تنها برای فهمیدن نیست تا شما بگید آقا برای فهمیدن این راه استواری نیست. گاهی استنباط و اکتشاف برای تعلیم طرف هست، برای آموزش طرف هست. می‌خواهد به طرف یاد بده که چگونه می‌توانید یک حکم را از آیات به دست بیارید، کشف کنید. بر چه اساسی بر چه مبانی که نمونه‌هایش را ما اینجا فراوان



آوردیم که جنبه‌ی تعلیمی و آموزشی داشته‌است. گاهی استنباط ائمه برای احتجاج علیه مخالف بوده. طرف مقابل فرض کنید یکی از فقهای اهل سنت یا یکی از علمای اهل سنت آن زمان بوده، یک برداشتی از آیات داشته‌است. امام این را تخته می‌کند و برای اثبات مدعای خودش حکم را از قرآن استنباط می‌کند. پس استنباط و اکتشاف حکم از قرآن فقط برای فهمیدن نیست گاهی برای فهماندن، گاهی برای تعلیم آموزش و احتیاج است. گرچه که در رابطه با فهمیدنش جای بحث است. حالا این را ما فعلاً وارد نمی‌شویم.

پس اجتهاد و استنباط برای ائمه از قرآن، امر معقولی است، غریب نیست که شما استیحا‌ش کنید بگویند مگر می‌شود ائمه استنباط کنند؟ بله اگر با هدف فهمیدن باشد زُما یقال که ائمه این کار نمی‌کنند؛ ولی اگر برای تعلیم و آموزش روش باشد یا برای احتجاج و اثبات مدعا بر اساس مبانی مشترک خصم باشد، طبیعی است که چنین احتجاجات و استنباطات کاملاً معقول و ممکن است. این پاسخ سوال اول بود.

### پاسخ سؤال دوم:

سوال دوم این بود که آیا این اجتهادها و استنباطها و تلاش‌های اکتشافی که از سوی ائمه صورت گرفته است به یکی از آن اهداف، آیا ضابطه‌مند بوده؟ یعنی می‌شود ضوابطی داشته باشد که آن ضوابط را به دست بیاریم و بعد ما از آن ضوابط استفاده کنیم. آیا می‌شود؟ این گونه بوده یا نه؟ یا اکتشافات آنها یک امر راز آلود بوده و ما نمی‌دانیم بر چه اساس این‌ها را کشف کردن. این سوال دوم بود که ما براساس یک بررسی و استقرار تقریباً کامل، به این نتیجه رسیدیم که «بله» استنباط‌های ائمه کاملاً ضابطه‌مند بوده، ضوابط و قواعد را ائمه در این استنباطها و اکتشاف‌ها رعایت کردند که ویژگی بارز این ضوابط عقلایی

بودن است؛ یعنی اگر شما همین قواعد به عقلا بدید همه قبول دارند. ائمه بر اساس این ضوابط و قواعد اکتشافات را انجام دادند.

منتها نوع قواعد به دو دسته تقسیم می‌شود: یک سری قواعد عقلایی هست که الان در علم اصول ما یا در ادبیات ما مطرح است و از آن‌ها بحث شده که ما از آن‌ها تعبیر می‌کنیم به قواعد متعارف، مثل حجیت ظواهر و خبر واحد و امثال این‌ها. اما یه سری قواعد دیگری را ائمه به کار بردن که در علم اصول موجود ما یا در ادبیات موجود ما آن قواعد به کار نرفته است یا اگر هم بحث شده بسیار نادر و غیر مشهور هست؛ ولی ائمه از آن‌ها برای اکتشافات حکم از آیات قرآن استفاده کردند که حالا من اینجا اسامیش رو که حفظ نیستم باید نگاه کنم تاریخ‌نگری مثلاً، اصالت تعبیر، تفکیک از متن. این‌ها قواعدی است که ائمه در استنباط حکم از این قواعد استفاده کردند یا واقعیت‌نگری. نمونه‌ها را اینجا مفصل آوردیم و یکی دو تا هم نیست که الان شما بگویند، شاید جعلی باشد. این قدر موارد متکثر هست و عمداً این تکرار را ما آوردیم که یقین پیدا کنید. این هم درباره سؤال دوم.

### پاسخ سؤال سوم:

سؤال سوم ائمه از چه قواعدی استفاده کردند؟ اینجا ما سعی کردیم که بر اساس روشی که ائمه براساس آن روش اکتشاف کرده‌اند این قواعد رو دسته‌بندی کنیم. ما به این نتیجه رسیدیم که ائمه از سه روش برای استنباط حکم از آیات استفاده کردند و در این سه روش قواعد را به کار برده‌اند.

### روش اول:

اولین روش، روش تطبیق است به این معنا که امام یک قاعده‌ی کلی را که مسلم بوده در آیات و در فرهنگ دینی و قرآنی می‌آید تطبیق می‌کند بر یک

موردی و از طریق تطبیق حکم آن را به دست می‌آورد. مثلاً حجیت سیاق در این روش که از طریق تطبیق یک مفهوم کلی که جزو مسلمات بوده در آیات می‌آید در یک مورد مشکوک و حکمش را بیان می‌کند. در واقع مصداق پیدا می‌کند برای آن قاعده کلی و آن حکمی که روی آن قاعده کلی بار بود روی مصداق هم بار می‌شود. این یک روش بود که ما اسمش را گذاشتیم روش تطبیق.

### روش دوم:

روش دوم روش تعلیل است. در روش تعلیل امام مستقیماً از یک مورد به مورد دیگر از طریق علتی که در آن جا ذکر شده، راه پیدا می‌کند. برای همین جهت هم اسم این روش را تعلیل گذاشتیم. بدین بیان که حکم این موضوع این است به خاطر این علت پس حکم آن مورد هم همین است که ما ازش تعبیر می‌کنیم به روش استقرایی یا تعلیل که از یک جزیی به یک جزیی دیگر براساس علت مشترک.

### روش سوم:

روش سوم روش تفسیر است. در این روش امام یک مفهوم را باز می‌کنند، مؤلفه‌های این مفهوم رو باز می‌کنند از طریق باز کردن آن حکم موضوع روشن می‌شود. اسمش را گذاشتیم روش تفسیری. نمونه‌های فراوان نیز برایش در کتاب ذکر شده است.

### کاربرد قواعد مختلف در سه روش تطبیق، تعلیل و تفسیر

ائمه در این سه روش کلی، قواعد مختلف را چه اصولی که ادبی چه غیر این‌ها به کار برده‌اند و از ره آورد به کارگیری این قواعد در این سه روش احکامی را استنباط کرده است که شاید فقهای ما به صورت معمول آن احکام را برداشت

نمی‌کنند. از همان جهت من بعضی از این قواعد را به قواعد غیر متعارف یا قواعد نامتعارف نام گذاری کرده‌ام. مثلاً فرض کنید که از آیات عقاید احکام شرعی استنباط می‌کنند، از آیات طبیعت احکام شرعی استنباط می‌کنند، از آیات تاریخ احکام شرعی استنباط می‌کنند که در فقه رایج ما چنین چیزهای معمول نیست. فقه رایج آیات الاحکام را فقط نگاه می‌کند. آن هم با یک نگاه خیلی محدودی، پانصد آیه مثلاً یا هفتصد آیه یا هشتصد آه یا هزار و دویست آیه از این بیشتر قطعاً نیست. اما در روش ائمه ما اصلاً چنین محدودیتی نمی‌بینیم. گویا که کل قرآن بستری است برای اکتشاف تشریح؛ یعنی از نگاه ائمه قرآن این قابلیت را دارد در تمام زمینه‌ها و عرصه‌هایش وقتی خداوند سخن می‌گوید از زوایای آن سخنش بشود حکم شرعی را استنباط کرد. خیلی چیز جالب و عجیبی است. آدم اگر خوب به عمق قضیه پی ببرد یک لذت خاصی به انسان دست می‌دهد که قرآن این قدر قابلیت دارد که حتی از یک آیه‌ی مربوط مثلاً حضرت موسی و فرعون می‌شود یک حکم شرعی و استنباط کرد که در ظاهر هیچ ربطی به تشریح ندارد. اینجور موارد ما در این کتاب سعی کردیم نمونه بیاوریم.

### نگرش اهل بیت به قرآن

در ابتدا ما اول مبانی را که ائمه بر اساس آن‌ها به قرآن نگاه می‌کردند، آوردیم. شش هفت مبنا برای ائمه در مورد نگاهشان به قرآن وجود دارد؛ یعنی قرآن از منظر ائمه چه کتابی بوده؟ با چه نگاهی به قرآن مراجعه می‌کردند؟ این فرض‌ها و پیش فرض‌ها و تصوراتی را که براساس آن تصورات مراجعه صورت می‌گرفته است این‌ها را به اصول و مبانی یاد می‌کنیم، مثل جامعیت تشریحی قرآن. ائمه قرآن را یک کتاب جامع تشریحی می‌بینند. این گونه نیست که بگویند قرآن در بخشی از تشریح وارد شده در بخش دیگر وارد نشده است. نه خیر ائمه

قرآن را یک کتاب جامع تشریحی می‌بینند به خاطر این که از همه‌ی آیاتش می‌شود حکم استنباط کرد. البته علم ائمه می‌خواهد. منتها ما اگر روش آن‌ها را یاد بگیریم شاید یک مقداری بتوانیم از این روش استفاده کنیم یا مثلاً چند بُعدی بودن آیات؛ از نظر ائمه آیه یک بُعد فقط ندارد چند بُعد دارد یک بُعد اخلاقی دارد، بُعد تشریحی دارد، بُعد تاریخی دارد، بُعد عقائدی دارد. یک آیه می‌تواند چند بعد داشته باشد.

دلالت استقلالی آیات یکی از آن مبانی و پیشفرض‌هاست. از نظر ائمه یک آیه خود مستقلاً یک مطلب را بیان می‌کند؛ وابستگی ندارد به قبل و بعدش. این هم از آن جاهایی است که نیاز به تأمل دارد. من در این کتاب سعی کردم که این را توضیح بدم.

نظارت متقابل آیات از نگاه ائمه آیات قرآن با هم دیگر نگاه متقابل دارند. یکی مفسر دیگر است. بیگانه از هم نیست. گویا که اعضای یک خانواده‌اند اعضای یک خانواده‌اند که همدیگر را دارند تفسیر می‌کنند، توضیح میدهند با هم تلائم دارند.

تفسیرپذیری گوناگون آیات که می‌تواند چند جور تفسیر پذیر باشد. تعبیر حکیمانه آیات، تعبیری که قرآن به کار می‌برد مثل تعبیر ما انسان‌ها نیست که همینجوری می‌گیم یه چیزی را بدون اینکه یک حکمتی در پس آن تعبیر باشد. کلماتی که قرآن به کار می‌برد، چینش حروف و چینش کلمات خودش حکیمانه‌ست. یک حکمتی در پس آن هست. از همین حکمت‌هاست که ائمه برای اکتشافات استفاده می‌کنند. حجیت ظهور آیات یکی دیگر از آن مبانی هست.



این‌ها بخشی از مبانی است یکی از مبانی اعتبار حکم عقل است. ائمه حکم عقل را یک مبنا می‌دانند؛ یعنی حکم عقل را معتبر می‌دانند و بر اساس حکم عقل هم به قرآن رجوع می‌کند. حجیت فهم عرف و در اینجا نمونه‌هایی ذکر کردیم که ائمه چگونه بر این اساس حکم را استنباط می‌کنند. اعتبار فی الجملة تاریخ حتی تاریخ هم از نظر ائمه فی الجملة اعتبار دارد و براساس آن می‌شود استنباط کرد.

این‌ها جزو اصول و مبانی هست؛ یعنی پیش‌فرض‌هایی است که بر اساس این پیش‌فرض‌ها و نگاهی که ائمه به قرآن دارند از این زوایا و این مناظر به قرآن برای استنباط مراجعه می‌کردند.

## بیان نمونه‌های عینی استفاده از قواعد گوناگون در سه روش

### مذکور

بعد به بیان روش‌ها می‌پردازیم که در سه قالب و در سه روش ائمه برای استنباط سراغ قرآن رفتند و در هر سه روش هم قواعد گوناگون به کار بردند، قواعد اصولی مثل قاعده حجیت ظهور، ظهور نهی در حرمت، ظهور امر در وجوب، تکیه بر اطلاق، قاعده تکیه بر قید، قاعده حجیت سیاق، تکیه بر قرینه، تعلیق حکم بر وصف، تکیه بر معنای لغوی، تکیه بر فهم عرفی، بر درک عقلی، نسخ و تنقیح مناط و امثال این‌ها یا قواعد ثانویه مثل قاعده مقابله مثل، لاجرح، قاعده وسع، قاعده اضطرار و غیره.

از قواعد ادبی هم ائمه استفاده کردند. گاهی از کلمه‌ی «الی» که به معنای غایت است، «باء» به معنای سببیت، اضافه لامیه، «مِنْ» تبعیض، «باء»

تبعیض، «اُنّی» زمانی، «حتّی» غابی، این ها قواعد ادبیاتی است که در مورد استنباط ائمه بوده است.

قواعد ویژه‌ای که به کار برده‌اند مثل قاعده تناسب معنای گفتمانی. این یک مقداری نیاز به توضیح دارد در این دو سه دقیقه نمی شود توضیح داد، باید خودتان مطالعه کنید روشن می‌شود. قاعده گسترده مفهومی، قاعده واقعیت‌نگری، تاریخ‌نگری، قاعده اصالت تعبیر، قاعده تفکیک از متن و قاعده جامع نگری قرآن. این ها قواعد غیر متعارفی بوده که ما در روش استنباط ائمه این ها را داریم.

### جمع بندی و بیان نتایج پژوهش

من در اینجا خلاصه‌ی نتایجی را که من از این پژوهش گرفتیم را خدمت شما عرض می‌کنم و عرضم را تمام کنم بعد دوستان اگر فرمایشی داشتن در خدمتشان باشیم.

ناگفته نماند در این تحقیق و تتبع اول از «بحارالانوار» شروع کردم بعد دیدم که «وسائل الشیعة» روایات تشریحی «بحارالانوار» را هم آورده است. دیگه نیازی نبود «بحارالانوار» را نگاه کنم. از اوّل «وسائل الشیعة» تا آخر «وسائل الشیعة» روایت به روایت نگاه کردم. آن روایاتی را که ائمه در آن روایات رفتن به سمت آیات و از آیات استنباط کردن این ها را یکی یکی در آوردم. بعد دسته‌بندی کردم. عنوان گذاری کردم. از آن ها قاعده در آوردم. قاعده را تفسیر کردم و بعد اینجا گنجاندم. این فرایند کار بود چند نکته را می‌خواستم از این تحقیق به عنوان نتیجه‌گیری عرض کنم. این نکته ها بسیار مهم است.

۱. استنباطی ائمه از قرآن واقعیت انکار ناپذیر است، نمی شود انکار کرد که ائمه از قرآن استنباط نکردند. منتها یا برای فهمیدن یا برای فهماندن یا برای احتجاج و امثال این موارد.

۲. اجتهاد و استنباط ائمه از قرآن مبتنی بر سلسله اصول و پیش فرض‌هایی است که بخشی مربوط به قرآن و بخشی دیگر مربوط به منابع و عوامل دیگر است.

۳. استنباط‌های ائمه بر مجموعه قواعدی استوار است که ویژگی مشترکشان عقلایی بودن است؛ یعنی از خود همین قواعدی که در اینجا هست شما وقتی نمونه‌ها را نگاه بکنید می‌بینید که این قواعد، قواعد راز آلود نیست؛ قواعد کاملاً عقلایی است که عقلاً این قواعد را می‌پذیرند. چرا من روی این تاکید دارم؟ به خاطر اینکه تفکر اهل سنت نسبت به فقه شیعه یک تفکر غلطی است. در گذشته اسماعیلیه در یک دورانی حاکم بودن و تفکر شیعی را یدک می‌کشیدن. در مصر حاکم بودند، در عراق و جاهای دیگر. این حاکمیت تفکر اسماعیلیه هماهنگ با تأویل است. اگر شما تفکر کلامی اسماعیلیه را دیده باشید، می‌بینید که همه‌ش تأویلات است. تأویلات هم فهم‌هایی است که با فهم عقلایی و عادی به دست نمی‌آید. این حاکمیت تفکر تأویل‌گرایی اسماعیلی در یک مقطعی از تاریخ به عنوان نماد تفکر شیعی برای اهل سنت مطرح شده است. وقتی این ها کتاب‌های شیعه را می‌خوانند، فکر می‌کنند که این ها همه‌ش تأویل است. تفسیر شیعه همه‌ش تأویل است فقه شیعه همه‌ش تأویل است. روایات ائمه در باب تفسیر هم یک چیزی کمک می‌کند این ها را؛ چون روایت تفسیر ائمه بیشتر مصداقی است؛ جری و تطبیق است به قول علامه طباطبایی. مصداق ذکر می‌کند آن می‌گویند ببین این تأویل دارد می‌کند. در

نتیجه تفکر فقهی شیعه را یک تفکر غیرعقلایی و تأویلی می‌بینند. ما در اینجا سعی کردیم این را نشان بدهیم که نه تفکر فقهی شیعه از همان ابتدا که توسط ائمه پایه‌گذاری شده، یک تفکر کاملاً عقلایی بوده است.

۴. استنباط ائمه از قرآن محدود به آیات معروف به آیات تشریح که به صراحت یا ظهور در دلالت بر حکم شرعی می‌کند، نبوده بلکه از مجموعه‌ی آیات مختلف استنباط صورت گرفته است.

۵. فهم قواعد و اصول به کار رفته در استنباط‌های ائمه علاوه بر اثبات حقایق ائمه در آموزه‌های روایی که در باره‌ی غنی و جامعیت قرآن و منشئیت آن برای علوم خودشان مطرح کردند، فرآیند استنباط و اجتهاد فقهی را نیز تقویت می‌کند و نقش محوری قرآن را در فقه آشکار می‌سازد. امری که در فقه روایت محور امروز خیلی مشاهده نمی‌شود؛ یعنی در تفکر ائمه قرآن در واقع مطرح می‌شود و می‌آید در فقه یک جایگاهی اساسی پیدا می‌کند.

۶. یکی از خصوصیات استنباط‌های ائمه از قرآن اعتبار دادن به منابعی مانند عقل و عرف است که در جای جای استنباط‌های ائمه مشاهده می‌شود که ما متأسفانه در تفقه امروزی برای عقل در استنباط کمتر جا گذاشتیم. گرچه در عرف مراجعه می‌کنیم آن هم در باب موضوعات گاهی نیز در موارد اندکی برای فهم حکم؛ اما جایگاهی را که در استنباط‌های ائمه این دو منبع اصلی دارد متأسفانه ما نداریم.

۷. از نتایج بسیار خوبی که من در این تحقیق گرفتم این است که اصلاً قواعد اصولی را ائمه اولین بار پایه‌گذاری کردند؛ برخلاف آن چیزی که فکر می‌کنند که شافعی پایه‌گذار علم اصول بوده، این گونه نیست. قواعد اصولی با توجه به همین کاربرد که نمونه‌هایی که من ذکر کردم و قواعدی را که یکی یکی

در آوردم به این نتیجه رسیدیم که اصلاً این قواعد اصولی را اولین بار ائمه، امام باقر و امام صادق علیه‌السلام مطرح کردند و بعداً شافعی و ابوحنیفه و امثال این ها قواعد را به دست آوردند و دسته‌بندی کردند و مکتوب کردند و الا اولین بار ائمه پایه‌گذار و بنیان‌گذار علم اصول بودند.

این خلاصه‌ی خیلی خیلی مختصر از آن چیزی که در این تحقیق هست البته این تحقیق حدود ششصد و چند صفحه است، نصفش درحقیقت بحث‌های تحلیلی است نصف دیگرش هم بحث‌های استقرایی است؛ برای اینکه آن ایده‌ها و آن نظریات کاملاً مستحکم بشود و مبتنی باشد و اگر دوستان هم خواستن از آن استفاده کنند.

جالب این بود که اولین بار که در بازار آمد در حالی که به صورت رسمی هم نیامده بود، تمام شد. یعنی آن قدر قابل استفاده بود برای دوستان طلبه، خیلی از این ایده گرفتن برای پایان‌نامه و استفاده کردند. به هر حال مثل هر کار بشری دیگر قابل نقد است و در مقدمه هم تذکر دادیم که ما نیاز به نقد داریم هر چی این کار نقد بشود قوی‌تر خواهد شد و ایده محکم تر می شود و از همین جهت این جلسه تشکیل شده تا از دوستان استفاده بکنیم برای نقد و نقاط ضعفی که این کار دارد. متشکرم از اینکه تحمّل کردید.

### جمع بندی دبیر جلسه از بخش اول:

طبق صحبت‌ها و فرمایشات حضرت استاد کتاب سه سوال محوری دارد:

سوال اول: ائمه از قرآن استنباط کردن یا نه؟ بحث کلامی نیز داشت.

سؤال دوم: این استنباط‌ها ضابطه‌مند بودن یا نه؟ که ضابطه‌ی اصلی

عقلایی بودن است. علت تأکید بر این گزاره هم بیان کردند که چون نماد عقاید



و تفکر شیعه فرقه تأویل‌گرایی اسماعیلی شده است این کتاب یک تعریضی به این پنداش اشتباه نسبت به فقه شیعه است.

سؤال سوم: ائمه از چه روشی برای استنباط استفاده می‌کردند؟ روش تطبیق، تعلیل و تفسیر.

چون حضرت استاد برای اینکه قضیه برای شما ملموس شود، دنبال نمونه می‌گشتند. من چند تا نمونه ذکر می‌کنم. نسبت به استفاده از آیاتی که غیر از آیات الاحکام است. سوال می‌کنند که یک خانمی از دنیا رفته و وصیت کرده که جزبی از یک سوم که حق دارد وصیت کند را به «فلانة»، تعبیر روایت است، بدهند. روای می‌پرسد که مراد از این جز چیست؟ از ابن ابی لیلی می‌پرسند. جواب می‌دهد که من نمی‌دانم منظور چیست. از امام سؤال می‌کند، ایشان استناد می‌کنند به آیه داستان حضرت ابراهیم که از خداوند سؤال می‌پرسد که آیا مردگان زنده خواهند شد یا نه؟ بعد خداوند دستور می‌دهد که چهارتا پرنده را تکه کن و بر سر کوه بگذار استشهداد به این بخش از آیه است «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُمْ جُزْءًا»<sup>۱</sup> بعد امام می‌فرمایند که جز در آیه ده کوه بوده است پس مراد از جز یک دهم (عُشْر) است. این نمونه استنباط از آیه‌ای غیر آیات الاحکام بود.

نسبت به تعبیر حکیمانه، روای از امام سؤال می‌پرسد: اگر کسی با خانمی ازدواج کند که او بچه دارد بعد آن خانم را قبل از رابطه طلاق دهد بعد با آن بچه ازدواج کند جایز است یا نه؟ در جواب امام می‌فرمایند بله طبق آیه قرآن «وَ رَبَائِبِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ

بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ»<sup>۱</sup>. بعد ادامه می دهد اگر دختر را قبل از ایجاد رابطه طلاق دهد می تواند دوباره با مادرش ازدواج کند؟ امام می فرماید: خیر. روای جوپای عِلَّتْ می شود. امام در پاسخ می فرماید چون تعبیر «حُرْمَتٌ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ»<sup>۲</sup> مطلق است. در ذیل آیه جواز ازدواج با ربیبه همراه با قید بود اما در صدر آیه حرمت ازدواج با مادر به صورت مطلق آمده است.

نمونه دیگر سؤال از جواز طلاق عبد است که آیا عبد می تواند زوجه خود را طلاق دهد؟ امام می فرماید: خیر طلاق به ید سید(مولی) است. به دلیل آیه «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»<sup>۳</sup> امام تبیین می کنند که یکی از مصادیق واژه «شیء» طلاق است.

در ادامه حضرت استاد نتایج تحقیق را بر شمردند:

۱. اهل بیت از قرآن استنباط می کردند.
۲. این استنباطات بر اساس قواعد بوده است.
۳. عقلانیت محور قواعد است.
۴. قرآن جامعیت دارد از تک تک آیاتش می توان حکم استنباط کرد.
۵. این فهم روش استنباط ائمه از قرآن جهت تقویت محوریت قرآن در استنباطها بوده است.
۶. منابعی مثل عقل و عرف بیشتر بها داده شده است.
۷. مبدء علم اصول اهل بیت هستند.

<sup>۱</sup> نساء/۲۳.

<sup>۲</sup> نساء/۲۳.

<sup>۳</sup> نحل/۷۵.



**نقدهای حجت الاسلام عباس عبدالله پور**



## بخش اول نظرات: نقدهای نوشتاری

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الله و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

در نقد یک اثر علمی نخست با صورت آن اثر علمی کار داریم؛ بنابراین در گام نخست به پاره‌ای از لغزش‌هایی که در صورت این کتاب، این اثر علمی رخ داده اشاره می‌کنم.

### (۱) اشتباهات تایپی

با نازل‌ترین سطح آن یعنی اشتباهات تایپی، کتاب شماری اشتباهات تایپی دارد که پس از یک نمونه‌خوانی درست و دقیق، قابل برطرف شدن بود. مثلاً واژه‌ی همنشینی در صفحه‌ی صد و هفتاد و پنج «همنشینی» تایپ شده یا نشنیدی تایپ شده «نشینیدی» یا واژه‌ی است «استو» تایپ شده در عبارت «کثرت دعا برتر استو»؛ یعنی یک واو دارد یا واژه‌ی تشریق در صفحه‌ی شصت و چهار «تشریح» در عبارت «در حالی که در ایام تشریق فرمود سه روز بعد از ایام تشریح روزه بگیرد» که به نظر می‌رسد که تشریق درست است یا مثلاً واژه‌ی «سفهاء» دو تا ضبط دارد هم با حمزه دارد هم بدون حمزه؛ یک دست نبودن و نبود وحدت رویه در تایپ را می‌رساند. یا عبارت «ظاهراً در این روایات آیه بر اساس گستره‌ی مفهوم لغوی تغییر شده است» مراد «تفسیر شده است». شماری از اغلاط تایپی در اثر به چشم می‌خورد که عرض کردم با یه نمونه‌خوانی درست و دقیق قابل برطرف شدن بود.

### (۲) نثر عامیانه

نکته‌ی دوم: نثر و نوشتار عامیانه‌ی اثر است. اثر علمی نباید نثر و نوشتارش عامیانه باشد من نمونه‌هایی از عامیانه بودن نثر اثر را یادآور می‌شوم.

صفحه‌ی صد و هفتاد و یک «بعضیشان»، «امت از یک نفر به بالا را در بر می‌گیرد» واژه‌ی «بالا»، «در روایت فوق ظاهراً» واژه‌ی «ظاهراً». در نوشته‌های علمی واژه‌ی و واژگانی از این دسته ظاهر یا ظاهراً به کار نمی‌برند یا «آیه‌ی کریمه» که در اثر فراوان است «آیه‌ی کریمه». برای آیه در نوشتار علمی صفت نمی‌آورند که «کریمه» است یا «شریفه» است یا مانند آن. یا آیه‌ی «کریمه» راجب به «واژه‌ی «راجب» واژه‌ی عامیانه‌ای است. صفحه‌ی سیصد و پنجاه و پنج «از آن جایی که این آیه‌ی شریفه»، تعبیر «از آن جایی که» در نوشتار علمی به کار نمی‌رود. صفحه‌ی پنجاه «استفاده از لباس خَز را که جزء لباس‌های فاخر بوده است» جزء نه، جزو نه، «جزو لباس‌های فاخر بوده است.»

### ۳) نثر معیار

نکته سوم: اشکالات دستور زبان فارسی است. از این بهانه می‌کنم برای اینکه بگم نوشتار اثر با نثر معیار فاصله دارد آقای صدر فراوان «یاء» ی صفت ساز را به صفت اضافه می‌کند مانند «ابر تاریکی»، «شخص ضعیفی»، «گروه خاصی» باید بفرمایند «گروه خاص»، «شخص ضعیف» و «ابر تاریک.»

اشکال دیگر جدا کردن فعل‌های مرکب از همدیگر است. فراوان یعنی در هر صفحه این کتاب شما چند نمونه‌ی جدا کردن اجزای فعل مرکب را می‌بینید، این‌ها بیشتر جنبه‌ی آموزشی برای شما دارد، مانند «که مسح به قسمتی سر و بخشی از پا باید کرد» فعل «کردن» نیست بلکه «مسح کردن» است یا «زیرا آیه تشویق به پاسخ احسن می‌کند»، جمله صحیح «زیرا آیه به پاسخ احسن تشویق می‌کند»، «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی شخصی سوال شد که وصیت به یک سهم از مالش می‌کند»، جمله صحیح «به یک سهم از مالش وصیت



می‌کند». اجزای فعل مرکب را در نگارش علمی از همدیگه جدا نکنید باید تشخیص داده بشود که فعل ما بسیط است یا مرکب است .  
من یه اشکال نگارشی دیگری در اثر دیدم، گرچه اثر ویراستار دارد، اسمش را گذاشتم «راء» ی سرگردان «راء» ی مفعول به واسطه باید بی فاصله، بی واسطه، بی فاصله به خود مفعول بچسبید، جمله صحیح «جواز ولایت عهدی خویش را»، «خویش را» در عبارت نیامده بلکه این گونه تدوین شده «جواز ولایت عهدی خویش از مأمون را نتیجه می‌گیرد». جمله درست این است «جواز ولایت عهدی خویش را از مأمون نتیجه می‌گیرد». «راء» ی سرگردان توی این اثر، خیلی سرگردان است و باید با یک ویراستاری درست و دقیق از سرگردانی بیرونش بیاریم.

#### ۴) دقت نداشتن در ترجمه

نکته‌ی چهارم: ترجمه‌های گاه نادرست و گاه نادقیق عبارات عربی، چه از آیات یا چه روایت. من نمونه‌هایی رو برای تلطیف مزاج شما بخوانم. مثلاً در آیه «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها»<sup>۱</sup> فرموده است «چون کسی به شما تحیت گفت پس تحیت دهید به خوبتر از آن یا همان را رد کنید». قابل تحمل است. در روایت «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنْ مَوْلُودٍ لَيْسَ بِذَكَرٍ وَلَا أَنْتَى لَيْسَ لَهُ إِلَّا دُبْرٌ»<sup>۲</sup> ترجمه را ببینید: «من در حضور امام صادق علیه السلام بودم که از آن حضرت پرسیدن اگر نوزادی متولد شود که فقط سوراخ داشته باشد (واژه «دُبْر») معنا شده است به «سوراخ») و آلت مردانه و زنانه نداشته باشد».

<sup>۱</sup> نساء/۸۶.

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۹۳.

در آیه «وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ»<sup>۱</sup> که معنای مُحصِّلش، دقت می‌فرمایید، معنای مُحصِّلش «پایبند نماند به پیوند زناشویی با زنان کافر است». ترجمه را ببینید: «زیرا خداوند از چنگ زدن به عصمت کافران نهی کرده است». آیه معنا شده «وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ»؛ «زیرا خداوند از چنگ زدن به عصمت کافران». هیچ معنای مُحصِّلی ندارد. در روایت دیگر از صادق علیه‌السلام: «الْوَلِيُّ الَّذِي يَأْخُذُ بَعْضًا وَ يَتْرُكُ بَعْضًا وَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَدَعَ كُلَّهُ»<sup>۲</sup>. معنا را ببینید: «فرمود: مقصود ولی است؛ یعنی کسی که بعضی می‌گیرند (فعل جمع آمده؛ یعنی فعل مفرد جمع معنا شده) و بعضی را نمی‌گیرند و این حق را ندارد که همه را نگیرد». مواردی از این دست بسیار زیاد است. من طی مجالی که داشتن شماری از این‌ها رو پیدا کردم که عبارات عربی چه از آیات و چه از روایات. نمونه دیگری از روایات مثل «فَالْحَرْثُ الرَّزْغُ فِي الْفَرْجِ فِي مَوْضِعِ الْوَلْدِ»<sup>۳</sup>. ببینید چه معنا شده: «محل کشت فرج است که جایگاه تولد فرزند است». من همه صفحات را یادداشت کردم، گاه از صفحات یاد نمی‌کنم. مثلاً وضو یکی از احد القرینین معنا شده: «وضو یکی از دو لنگه‌ی طهارت است». واژه‌ی «لنگه» خیلی واژه‌ی عامیانه‌ای است. «احد القرینین» را به «دو لنگه‌ی طهارت» معنا نمی‌کنند.

### بخش دوم نظرات: نقدهای ادبی

اجازه بدید بخش دیگر عرایض بنده، به دل مشغولی خودم، ادبیات پیردازم. در بخش مربوط به ادبیات از جمله در قاعده‌ی تکیه بر معنای لغوی، صفحه‌ی

<sup>۱</sup> ممتحنه/۱۰.

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۸۲.

<sup>۳</sup> وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۴۳.

صد و پنجاه و دو، گستره‌ی مفهوم لغوی «غِنْمْتُمْ» که درستش نه گستره‌ی مفهومی لغوی؛ بلکه گسترش مفهوم لغوی است؛ یعنی همان تعمیم یا تضییق که آقای صدر. (استاد صدر: لطفا عبارت را کامل بخوانید.) نوشتید: «گستره مفهوم لغوی». (استاد صدر: لطفا ادامه عبارت را بخوانید.) باید صفحه صد و پنجاه و دو را ببینیم. گستره درست نیست؛ یعنی تعمیم گسترش. (استاد صدر: تعمیم مصدر است گستره اسم مصدر است. گستره و گسترش هر دو اسم مصدر است) نه گسترده مفعول فیه است. گستره به معنای قلمرو است. من با ادبیات پژوهش معاشناختی واژگان اینجا موافق نیستم. ادبیات معاشناسی واژگان اصطلاحات دارد. تعمیم، تضییق و تطبیق بر مصادیق. ادبیات به کار رفته توی این بخش اصلاً ادبیات علمی در دانش معاشناسی نیست. آقای صدر تعبیر می‌کند به «گستره‌ی مفهوم لغوی» آن جا باید تعبیر به گسترش یا تعمیم مفهوم لغوی تغییر کند یا تطبیق بر مصادیق در واژه «تَقْصَّ» تطبیق نیست آن جا تضییق است؛ یعنی تضییق، تطبیق بر یک مصداق. آن جا «تَقْصَّ» بر مصادیقی تطبیق شده، ادبیات علمی این معاشناسی واژگان تضییق است. ببینید ما تطوّر معنایی واژگان داریم. من در عجبم از جمله معانی در معانی واژگان معنای عرفی است. آقای صدر این را برده است به یک قاعده‌ی دیگری؛ یعنی در لغت بحث نکرده، در قاعده‌ی تکیه بر فهم عرفی؛ یعنی حجیت عرف صفحه صد و پنجاه و شش. در آیه «حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا»<sup>۱</sup> و آیه «بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ»<sup>۲</sup> و آیه «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ»<sup>۳</sup> همه این موارد در بحث معاشناسی واژگان بررسی می‌شود؛ یعنی معنای عرفی

<sup>۱</sup> نور/۲۷.

<sup>۲</sup> نور/۲۹.

<sup>۳</sup> نمل/۱۱.

از واژه بفهمیم. دانستن معنای عرفی از واژه‌ها ذیل معناشناسی واژگان قرار می‌گیرد، نه در قاعده‌ی تکیه بر فهم عرفی.

از باب حسن ختام هم عرض بکنم، من با جعل اصطلاح در این اثر موافق نیستم که گاه به طنز می‌انجامد؛ یعنی شما بنویسید: «قاعده‌ی اصالة الظهور» این که واضح است اصل است نه قاعده. بعد شما از اصل به قاعده یاد کردید. با تعریفی که آقای صدر از قاعده و اصل و مبنا به دست داده‌اند که به نظرم جعل اصطلاح است، ربطی به اصطلاحات متعارف ندارد، ما باید در چارچوب این مفاهیم اصطلاحی جلو ببریم. ما نمی‌توانیم بگوییم «قاعده‌ی اصالة الظهور»، «قاعده‌ی اصالة الاطلاق». اگر قاعده است به چه دلیل تعبیر به اصل شده است.

با این ادبیات هم من موافق نیستم؛ البته نکات دیگر جزو یادداشت‌های من هست که امیدوارم اگر مجال باشد، عرض بکنم یا در اختیار آقای صدر قرار بدم.

### جمع بندی دبیر جلسه از بخش دوم:

هشت اشکال را استاد بیان کردند:

۱. اشتباهات تایپی؛
۲. عامیانه بودن نثر؛
۳. جدا شدن اجزای فعل مرکب؛
۴. مشکل حرف راء؛
۵. مشکل در ترجمه‌ی عبارات عربی؛
۶. استفاده نشدن از اصطلاحات معناشناسی واژگان؛

۷. جایگاه بحث معنای عرفی در لغت است در حالی که قاعده تکیه بر فهم

عرف بحث شده؛

۸. جعل اصطلاح در این اثر صورت گرفته است.





**نقدهای حجت الاسلام سیدحمید علوی آریز**



## نکات مثبت کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم بنده هم عرض سلام ادب و خیر مقدم دارم خدمت همه‌ی طلاب و فضلالی عزیز و اساتید ارجمند خودم. سعی می‌کنم با حذف مقدمات و در زمانی که مقرر شده، چندتا نکته عرض کنم.

یکی اینکه حقیقتاً کسی که کار علمی کرده باشد یا یک صفحه‌ای نوشته باشد ارزش این کار را متوجه میشود؛ چون نوشتن خیلی کار سختی است. ما مواجهیم با یک قرآن پژوهی که جوانیش را و سال‌های زیادی از عمرش را صرف قرآن کرده است. جناب آقای صدر آگه شما فقط سرچ کنید مجموعه مقالاتی که از ایشان درباره‌ی قرآن وجود دارد. عناوین این مقالات برای همه‌ی ما قابل استفاده است، بنده خودم میگم، به شما جسارت نمی‌کنم. کتابی که پیش رو داریم همینطور کسی که می‌خواند محصول یک پروژه‌ی تحقیقاتی است که احتمالاً باید شاهد مجلدات بعدی آن نیز باشیم. به نظرم کار ارزشمندی است. سوال ارزشمند یا سوالات ارزشمندی را سعی کرده‌اند پاسخ بدهند. بنده نمی‌خوام جسارت کنم بگم نقد. چند تا سوال دارم از ایشان مطرح میکنم. امیدوارم، ایشان این سوالات رو برای پاسخش راهنمایی کنند یا اگر صلاح دونستن، برخی از این سوالات ممکنه وارد باشد، در ادامه در چاپ‌های بعدی کتاب یا مجلدات بعدی احتمالاً پاسخ آن‌ها را خواهیم داشت. حقیقتاً موارد پر بها و پر استفاده‌ی کتاب خیلی زیاد است. نمی‌خوام به همه‌ی آن‌ها اشاره کنم؛ اما مایلیم به برخی از آن‌ها که برای خود من جذاب بوده، اشاره داشته باشد.

### ۱) تقسیم بندی جذاب

یک تقسیم‌بندی خیلی جذاب این کتاب دارد. ما کم نداریم کتاب‌هایی که روایات تفسیری حضرات ادمه را آورده باشد. اما این‌ها را ریز دسته‌بندی کرده



باشد که این روایت تفسیری ذیل مثلاً قاعده‌ی تطبیق است، ذیل استفاده از اصالت الاطلاق است، اصالت ظهور است. خیلی برای ما که کار اصولی انجام می‌دهیم و کار فقهی جذّاب است حداقل به این گستردگی، حالا به خاطر همین مطالعات ناقص ماست، بنده ندیدم که این مجموعه‌ی آیات تفسیری را اینگونه دسته بندی کرده باشد. همینطور که خود استاد فرمودند و در کتاب هم نوشتن، ابتدا منابع مختلفی را مد نظرشان بوده، بعد به این نتیجه رسیدن که «وسائل الشیعة» واقعا کامل است. هر جایی هم در وسائل نبوده از جاهای دیگه‌ای آوردن و کامل کرده‌اند.

## ۲) جعل اصطلاح

نکته‌ی دوم نه اینکه استاد عبدالله‌پور فرمودن، ولی برای خودم جَعَلَ اصطلاح خیلی ارزشمند بود به همین جهت به این نظر رسیدم که جعل اصطلاح خیلی کار سختی است. ممکن است من در بعضی از مصادیقش با استاد محترم همراه باشم. نمونه‌هایی که اینجا آوردند برای خود من جالب و قابل استفاده بود.؛ مخصوصاً قسمت قواعد ویژه که خود حضرات ائمه مبدعش بوده‌اند. برخی از این اصطلاحات قاعده‌ی اصالت تعبیر، اصالت تعبیر و تناسب موقعیتی، قاعده‌ی گستره‌ی مفهومی، قاعده‌ی واقعیت‌نگری.

اینکه اثبات بشود قاعده است یا نه، بحث جداگانه‌ای است. خود این که انسان این توفیق را داشته باشد که محدود در آن اصطلاحاتی که حتما دیگران وضع کردن نماند و بتواند اصطلاحات جدیدی را وضع کند و بتواند دفاع کند، بسیار ارزشمند است. ایشان یک قاعده‌ای را آورده است، توضیح هم میدهد که مقصود از این قاعده تعبیر چیست. به نظر من اگر صرف جعل اصطلاح نباید مذموم

شمرده بشود؛ چرا اگر اصطلاحی باشد که خود جاعل نتوان از عهده‌ی تفسیر درست او بر بیاید، دچار اشکال است.

من از موارد دیگه‌ای که مربوط به امتیازات زیاد این اثر است، بگذارم، چند سوال خدمت استاد دارم، سعی می‌کنم این سوالات را خیلی شفاف مطرح کنم.

### سوالاتی که انتظار می‌رود کتاب به آن‌ها پاسخ دهد

در نقد و ارزیابی یک اثر باید نگریس، آن قولی را که به ما میدهد؛ چه در مقدمه، چه در نتایج، چقدر پایبند بوده است. توانسته ما را به آن نتایج برساند و الا هر اثری فوایدی دارد. همین‌هایی که عرض کردم، فوایدش بود؛ اگرچه شاید خود مولف این‌ها مد نظرش نبوده باشد.

به نظرم حداقل خواننده این اثر انتظار دارد به پاسخ این سوالات برسد:

### محور سؤال اول: مبنای کلامی مخالف با نظریه تحقّق استنباط

#### ائمه از قرآن

۱. آیا حضرات ائمه برای فهمیدن قرآن استنباط می‌کردن؟ چون برای استشهاد به قرآن یا آموزش به دیگران که محل اختلاف نیست. درست است که سه رویکرد عمده در مواجهه با قرآن علما، داشتن یک رویکرد اخباریین بوده که معتقد بودند « إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوِّطَبَ بِهِ » این را بگذاریم کنار ما نمی‌فهمیم. خب این رویکرد الآن طرفداری ندارد و محل بحث نیست. یک رویکرد اهل تصوّف است و همین اسماعیلیه که استاد در کتاب اشاره می‌کنند. این گروه قائل به یک ضابطه نیستند. یک سری استنباطاتی در این تفاسیر عرفانی صوفیانه میشود. خب این رویکرد هم الآن محل بحث نیست. یک رویکرد هم که روش رایج و مشهور فقها بوده است. که یک روش قاعده‌مند، عقلایی، روشی که ضوابط زبان عربی در برابر آن ضوابط تاب‌آور باشد؛ یعنی

پسندد. خب این یک چیز جدیدی نیست؛ یعنی این روش رایج چیز جدید نیست. آن چیزی که ما انتظار داریم، وقتی در عنوان مدعی می شویم اصول و قواعد باید یک روش و راهکار جدیدی ارایه بشود. به بعضی از رفقا گفتم استاد چطوری می خواهد از پس پیش فرض های کلامی این بحث بر بیاید؟ البته مولف به نظرم زیرکانه از این مسئله عبور کردند؛ اگرچه ما نمی خواهیم خدایی نکرده نیت خوانی کنیم. اما از چیزهایی که از کتاب بر می آید مانند احادیثی را می آورند مربوط به جامعه و صحیفه و این موارد، ای بسا نظر مولف این باشد که ائمه برای فهمیدن از قرآن استفاده می کردند. خب می دانید این علاوه بر خطاپذیری اجتهاد، بحث جهل پیشینی را هم به دنبال دارد. عیبی ندارد یک کسی به این قائل شود؛ ولی این یک جرأت و جسارتی از طرف قائل می خواهد که چنین ادعایی بکند و از عهدهی او نیز بر بیاید. بعد همه ی ادله را هم از موافق و مخالف را بررسی کند. به نظرم این مطلب مهم را به صرف اینکه به دیگران یاد بدهند یا استشهاد کنند از کنارش بگذریم. به نظرم این نه محل بحث بوده و نه اختلافی در این مطلب بوده است و مولف از آن نکته ی اساسی رد شده اند. پس من به نظرم پاسخ سؤال اول را ما نگرفتیم.

### محور سؤال دوم: جامعیت تشریحی قرآن

سوال بعدی که کتاب ادعا می کند و انتظار می رود به آن پاسخ دهد درباره جامعیت تشریحی است که استاد هم در توضیح شان به آن اشاره کردند. جامعیت تشریحی؛ یعنی هر چی بخواید در قرآن هست. در روایت هم داریم که اهل بیت می فرمایند: «هر آنچه ما می گوئیم به پرسید اصلش در کجای قرآن مطرح شده است». مولف از کنار این به راحتی رد شدند. روایاتی داریم که تا زمان

حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام مردم مسائل حجّشان را نمی دانستند.

در نتیجه منظور شما از جامعیت تشریحی چیست؟ آیا این است که ائمه با علم غیب می فهمیدن که اختلافی در آن نیست و اصلاً قاعده‌مند نیست. ائمه از یک نقطه ممکن است کل مطلب را بفهمند. اما این ادعای اینکه هر آنچه ما از احکام نیاز داریم در قرآن هست. این به نظرم یک ادعایی شده که مولف یا نخواستن یا از پس اثبات او برنیامدند و خیلی گذرا رد شدند.

### محور سؤال سوم: محوریت قرآن و عقل در استنباطات فقها

بحث بعدی که در کتاب به آن اشاره شده در بحث عقل و عرف. ببخشید من نه مدافع فقها هستم، نه فقهیم، نه متفقه‌م، آن‌ها خودشان از عهده دفاع از خود برمی آیند. به عنوان یک دانش‌پژوه، دوتا اتهام به این‌ها وارد میشود:

۱. فقها روایت محوراند و به قرآن کاری ندارند.

۲. به عقل کاری ندارند.

به نظر این کمترین هر دو این اتهامات نارواست. به نظریه‌ی مشهور فقها، منظور از فقها شهید صدر است، یعنی مرحوم امام خمینی هر کسی که شما آن فقیه تراز می‌شناسی. یعنی شیخ انصاری کجا یک آیه‌ای بوده که ازش بشود یک استنباط عقلایی کرد و این بزرگواران نیاوردند. آگه یک روایتی است که ضعف سندی دارد، مشکل است، تعارض دارد با بقیه روایات حتما دیدند چه برسد به آیات قرآن. من مایلیم یک آیه را نشان دهند نه بیشتر. نگید قرآن را کنار گذاشتن کدام آیه قرآن را که می شده بیان ولی کنار گذاشتن؟ بنده عرض می‌کنم هیچ فقیه‌ی که اسمش بشود فقیه و این فقهایی که در طول تاریخ بودند، این‌ها ابداً به قرآن بی‌اعتنا نبودند. اتفاقاً هیچ روایت جنابعالی نیاوردید مگر اینکه در کتاب

های فقهی است. اصلاً شما نشان دهید روایتی که شما آوردید و فقها ندیده باشند. شما قرعه را آوردید فقها به این عمل نکردند خود شما هم احتمالاً نتوانید در همه امور به این عمل بکنید. قرعه را محدود کردن به یک مورد. قرار نبود به این روایت استناد بکنند ولی اینکه آوردن و نپذیرفتن یک چیز است اصلاً اعتنا نکردن چیز دیگر است. لذا باید به نظر من این اتهام است. در خیلی جاها در سخنرانی‌ها که ادعا شده فقها قرآن را مهجور گذاشتن. واقعا من خودم نمی‌فهمم، مهجور گذاشتن؟ کدام آیه‌ی قرآن را یک فقیه مثل آیت الله شبیری مثل آیت الله سیستانی یا هر کسی که شما اسم ببرید فقها بزرگ طول تاریخ. نکته‌ی بعدی راجع به عقل فرمودید. کلام شهید صدر در مقدمه‌ی کتاب «الفتاوی‌ الواضحة» می‌فرمایند: یک مورد را ندیدم که از عقل بشود یک حکمی را استفاده کرد مگر در کنارش آیه و روایت باشد. شهید صدر می‌گوید: «یک مورد» در «الفتاوی‌ الواضحة». بله نمیشود از عقل به طور مستقل حکم استنباط کرد. بله آن مواردی که شده، فقها آوردن در بحث مستقلات عقلیه. کجا میشود از عقل قطعی حکمی را استنباط کرد بعد فقها را متهم بکنیم به این که عقل را نادیده گرفتند. به نظرم هر دوی این ادعاها اتهام است؛ مگر اینکه چرا ما ده تا مسئله نه، پنج تا مسئله، این کاری ندارد جوابش اینطوری بگیریم: نگاه کنید من این پنج تا از این آیات تاریخی قرآن، از این داستان‌ها که حالا بعضی از این موارد را نمیشود استفاده کرد و قابل تعمیم نیست مختص خود اهل بیت است، از این آیات استفاده کردم دیگران یادشان رفته و نتوانسته اند استفاده نکنند. این پنج تا حکم را هم از عقل استفاده کردم به همین شکل. اینکه کاری ندارد این گوی و این میدان. چرا با ادعا؟ بگیریم توانستیم این احکام را از قرآن به دست بیاریم، بقیه یا اکثریت یادشان رفته است.

## محور سؤال چهارم: نوآوری کتاب

دو نکته‌ی دیگر عرض کنم عرضم را تمام کنم. ببینید عنوان کتاب «اصول و قواعد استنباط ائمه از قرآن» است. من می‌خوام این دو تا کلام را بردارم و بگویم «اصول و قواعد استنباط» اگر «ائمه» و «قرآن» را برداریم به نظرم هیچ تغییری در این کتاب ایجاد نمیشود. ائمه هیچ اصول و قاعده‌ی خاصی نداشتند. خواهش میکنم این را یک ملاحظه ای بفرمایید؛ چون بعضی از دوستان هم پرسیدن. اگر خاص بوده اختصاصی به ائمه داشته است. اگر قاعده است یک قاعده عقلایی است. از هر کتابی بخواهید استنباط کنید قاعدش همین است. از تورات هم بخواهید استنباط کنید قاعدش همین است. از دیوان حافظ هم بخواهید استنباط کنید قاعدش همین است. اصالة الظهور، ظهور فعل امر در وجوب. این موارد قواعدی نیست که بگوییم «اصول و قواعد استنباط ائمه» آن قواعدی که متعارف است. متعارف یعنی چی؟ یعنی قواعدی که عقلا می‌پسندند و قواعد زبان، زبان عربی بخاطر اینکه قرآن به زبان عربی است، اینها قواعد را می‌پذیرید. اما در مواردی که نا متعارف است، اصلاً قابل استناد نیست. مثلاً خود جنابعالی، همین جایی که گفتن، که یک کسی نذر کرده که مثلاً جزء ثلث مال خودش را بدهد. جزء یا یک دهم چون ائمه گفتن که مثلاً ده تا کوه بوده جزء یعنی یک دهم. واقعا شما قائلید این یک استنباط فقهی است. این اگر سندش درست باشد شما باید بگید سمعاً و طاعةً من نمی‌فهمم از کجا این آیه این مطلب را درآوردند. اگه درست نباشد باید این را کنار بگذارید. جایی دیگر آورده است مثلاً این یعنی شصت تا این یعنی هفتادتا؛ یعنی چیز مجهولی برای شان نبوده و آقایان استفاده کردن. اگر می‌گویید قاعده است باید این کار را بکنید یعنی باید دو مورد دیگر شما اضافه کنید. اینکه ائمه از این کوهها، از این مثال

ها استفاده کردن که چیز جدیدی نیست و همه به آن تصریح کردن. آن مواردی که طبق قواعد بوده برای آموزش بوده است. مشهور را عرض میکنم اگر قرآن گفته است «لا جناح» اشکال ندارد که طواف کنید و نماز را قصر بخوانید. ائمه می فرمایند خیر محل اشکال است. در نتیجه فقها قائل شدند که باید نماز را تمام خواند. بله در نود درصد موارد بر اساس همین قواعد و ساختارهای زبانی است اما اگر موردی خلاف این بود سخن ائمه معتبر خواهد بود. لذا در این مورد هم به نظرم بنده متوجه نشدم شاید سوالم یا اشکالم این باشد که مولف توفیقی نداشته که این ها را قاعده مند کند؛ چون قاعده یعنی چی؟ ما ادعای قاعده مندی می کنیم یک مثال بزنم. همین جزء را که عرض کردم. مثال دیگه ای تلج بود یا آیه «ففرّوا الی الله»<sup>۱</sup> از این استفاده کردن که مقصود حج رفتن است. این همان چیزی است که اگر قاعده است شما ده مورد دیگر بتوانید اضافه کنید. در واقع همان اساعیلیه که می فرمایید همین کار را می کردند. اتفاقاً اگر قاعده منده است یعنی زبان عربی برمی تابد که آیه «ففرّوا الی الله»<sup>۲</sup> را به حج رفتن تعبیر کنیم. اگر چنین نیست شما باید اینطوری بفرمایید: ائمه متوجه میشوند ولی ما نمی فهمیم از کجای آیه چنین استفاده ای کردند سمعاً و طاعةً چون حضرت صادق علیه السلام فرموده اند.

### محور سؤال پنجم: مبدع دانش اصول فقه

نکته بعدی که میفرمایید اصول را ائمه ابداع کردند. ببینید این را دیگران هم گفتند مثلاً اخباری ها که مراد تدوین کتاب در این موضوع است. مقصود شما از اصول چیست؟ اگر که اصول زبانی است قبل از ائمه هم بوده است؛

<sup>۱</sup> ذاریات/۵۰.

<sup>۲</sup> ذاریات/۵۰.



اصالة الظهور و دیگر موارد. این ها اصول مربوط به زبان است که چطور میشود از یک کتابی که معمًا نیست، استفاده کرد مانند کتاب قرآن که برای فهمیدن و فهماندن آمده است. این ها یک اصولی است که حضرات ائمه هم با مردم مثل خودشان سخن می گفتند؛ ولی کسانی هم که می گویند تالیف اتفاقا منظورشان همین است؛ نه اینکه نشانه هایش نبوده، نشانه اش لازم نیست که به قبل از حضرات ائمه بر می گردد. در واقع هر کسی می خواسته از انجیل از تورات از هر متنی در طول تاریخ استفاده کند، مجبور بوده از یک سری قواعد و اصول استفاده بکند.

لذا این موارد سوالات بنده است. من دوباره هم از شما تشکر می کنم. من برای خودم میگم، مایی که عناوین مقالات استاد صدر را شاید نخوانده باشیم، بنشینیم و کتابی را که ایشان نوشتن را نقد کنیم و ایشان حاضر بشود کنار شاگرد خودشان بشینند و این ها را گوش کنند. این ها به نظرم بیش از این ها برای ما فایده دارد. برای خود بنده که درس آموز است ان شاءالله که این درس ها را بیشتر فرا بگیریم. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

### جمع بندی دبیر جلسه از بخش سوم:

تشکر از حضرت استاد. یک نکته ای را قبل از جمع بندی صحبت های حضرت استاد عرض کنم. من دنبال کتاب استاد صدر بودم. چندتا کتابخانه رفتم. همه کتابخانه ها این کتاب را امانت داده بودند و جای کتاب خالی بود. رفتم از ناشر کتاب یعنی انتشارت بوستان کتاب این کتاب را خرید کنم، آن جا هم این کتاب را تمام کرده بودند و درخواست داده بودند که از قم ارسال شود. دسته بندی مطالب حضرت استاد:

۱. نسبت به نکات مثبت کتاب البته خیلی موجز عرض می کنم.

الف) دسته‌بندی خیلی خوب بود که واقعا همان اول هم اشاره کردم که ساختار کتاب، ساختار چابکی است.

ب) نسبت به جعل اصطلاحات مولف فی الجمله موافق بودند.

۲. بخش نقدها:

الف) درباره استنباط ائمه از قرآن که مولف دو هدف تعلیم و اغنا مدنظرشان بوده است. در حالی که از کتاب بر می آید در بعضی از موارد غرض فهمیدن بوده است و این مطلب تالی فاسد دارد:

۱) خطاپذیری روش اجتهاد؛

۲) جهل پیشینی را اثبات می کند.

ب) بحث جامعیت تشریحی بود که فرمودند مراد شما از این جامعیت تشریحی چیست؟ لطفا توضیح دهید. اگر مقصود استنباط از روی علم غیب باشد که دیگر نمی توان اسم آن را قاعده گذاشت و قابلیت تسری را ندارد.

ج) دو تا ادعا در این کتاب مطرح شده است:

۱) فقها به آیات قرآن اهمیت کمتری دادند و بیشتر توجه شان به روایات

بوده است. سؤال این است که این مدعا از چه چیزی نشأت می گیرد؟

۲) فقها در استنباط به عقل کمتر بها دادند. این هم محل بحث است.

د) ائمه اصل قاعده‌ای داشتند یا نه؟ قاعده باید قابل تعمیم باشد یعنی


بتواند در دیگر موارد نیز پیاده کرد. ولی مواردی که در کتاب ذکر شده یا فقها به

آن پرداختند و از آن بحث کردند یا مختص اهل بیت است و قابل تسری نیست

ه) آیا اهل بیت مبدع دانش اصول بودند؟ این مدعا نیز محل خدشه است.



**پاسخ‌های مولف کتاب**



من باید تشکر بکنم از هر دو بزرگوار که این اثر ناچیز را خواندن و قابل نقد دانستند. نقد همیشه، می‌تواند مفید باشد؛ چون نقاط قوت و ضعف یک اثر را آشکار می‌کند.

### پاسخ به نقدهای استاد عبدالله پور

نقدهایی که از طرف جناب آقای عبدالله پور شد. بیشتر نقدهای ویرایشی بود. تا نقدهای محتوایی. ویرایش این اثر توسط پژوهشگاه صورت گرفته است. تعابیری که گزینش شده و الفاظی و واژه‌هایی که در عبارات گزینش شده است. گاهی از سوی پژوهشگاه بوده نه از سوی بنده. غلط‌هایی تاییی که چیز مهمی نیست، غلط‌های تاییی را هم آن‌ها باید دقت می‌کردند. کار از دست خارج بوده، ما کار محتوایی کردیم. بقیه‌ی کارهای ویرایشی، نگارشی، ویرگول، نقطه و فلان را پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی انجام دادند؛ بنابراین غلط‌های تاییی اگر باشد تقصیر آن‌هاست.

نثر عامیانه که گفتید، ما متوجه نشدیم. نثر عامیانه در مقابل نثری که شما پیشنهاد می‌کنید چیست؟ کاش برای این واژه‌های چند تا نثر غیرعامیانه بنویسیم. (استاد عبدالله پور: مثلاً به جای «از آن جایی» بنویسیم «از آن جا» یا به جای «شماها» بنویسیم «شما») به جای راجب چی بنویسیم؟ (استاد عبدالله پور: «درباره‌ی») به هر حال آن چه که ما راجب به جمله بندی‌ها و کلمات و واژه‌های این اثر داریم تنها کار بند نیست. دستکاری‌های زیادی روی این کار صورت گرفته و تغییرات داده شده است و کسانی این اثر را ویرایش کرده‌اند که شاید به اندازه‌ی عمر شما کار ویرایشی انجام دادند. به هر حال به سادگی یک گروه فنی که ویرایش می‌کند؛ از نظر علمی نباید دست کم گرفت. متهم به اینکه عامیانه تعبیر کردن و فلان تعبیر کردن نباید اینطوری باشد.

نکته بعدی ترجمه‌های آیات و روایات بود. ترجمه‌های آیات از ترجمه‌های معتبر قرآن گرفته شده است من آیات را اصلاً ترجمه نکردم. این ترجمه‌ها از آن ترجمه‌های معتبر قرآن و روایات اخذ شده و اگر اشکالی هم باشد در ترجمه‌های قرآن بوده مثل ترجمه‌ی آقای مکارم و امثال این‌ها باید وارد باشد.

معنی‌شناسی و این‌ها را که شما فرمودید چرا در مبحث فهم عرف از لغت‌شناسی بحث کردید در حالی که جایش ذیل مبحث لغت است نه در معناشناسی. فرق است میان معناشناسی و منظورشناسی. ما در آن جا که از فهم عرف بحث کردیم، منظورشناسی را گفتیم، نه معناشناسی را. ما گفتیم مقصود این روایت را عرف اینطوری می‌فهمد. نگفتیم معنای این واژه را عرف اینطوری می‌فهمد. پس بحث لغوی نبوده بلکه بحث مقصودشناسی و منظورشناسی است که یک شاخه‌ی دیگر است در زبان‌شناسی.

خب بیشتر این جنبه‌های نگارشی، ویرایشی و صوری داشت که ممکن است اشکالات وارد باشد ولی خیلی و آن قدر که ایشان به نظرشان بزرگ می‌آمد، نبود. بیشتر اشکالات موردی بود، من انتظار داشتم که بیشتر اشکالات محتوایی روی این کار صورت بگیرد.

### پاسخ به نقدهای استاد علوی آریز

جناب آقای علوی اشکالات محتوایی داشتند و این قابل تقدیر است که روی محتوای اثر بیشتر کار بشود. اما چند تا سوال مطرح کردند. البته سوالی بود ولی اعتراضی در قالب سوال بود یا اشکال در قالب سوال. از باب ادب و نزاکت خواستن که تعبیر اشکال نکنند. ولی در واقع اشکال.

### پاسخ به سؤال اول

اولین سوالی که ایشان مطرح کردند این بود که چرا شما از فهم ائمه از قرآن سخن نگفتید؟ گفتید استنباط برای فهمیدن بوده یا نبوده؟ این را باید بحث می‌کردیم. استنباط برای اقناع و برای تعلیم که چیز واضحی است و نیازی به بحث نداشت. خدمت ایشان باید عرض بکنم که ما در اینجا دنبال این نبودیم که بگوییم امام از قرآن چیزی را می‌فهمیده یا نمی‌فهمیده؟ اگر نمی‌فهمیده، آیا جاهل بودن یا نبودن؟ بحث روی این نبود بحث این است: روشی که امام به کار برده است برای اکتشاف حکم چه روی بوده است؟ حالا برای فهمیدن یا برای فهماندن یا برای اقناع. این هدف بوده ما کاری به هدف نداریم. ما می‌خواهیم بگوییم روش امام چگونه بوده است. اگر شما برای فهمیدن قبول دارید از نظر کلامی، استنباط برای فهمیدن باید بینیم مبانی کلامی قابل پذیرش هست یا نه؟ اگر برای فهمیدن قبول ندارید حداقل برای اقناع و برای آموزش و تعلیم که این روش را به کار بردند. ما می‌خواهیم این قواعد و روش را به دست بیاریم. کاری به هدف نداریم که آیا امام برای فهمیدن قرآن را استنباط می‌کرده یا نه؟ پس چون کار ما آن نبوده و بحث ما بیشتر روی روش بوده، روش را در این سه ساحت می‌شد به دست آورد.

تأسیس ۱۰۸۶ ه.ق

### پاسخ به سؤال دوم

اما جامعیت قرآن جای سؤال دارد. ببینید ما ادعا نمی‌کنیم که قرآن جامعه هست یا نه؟ این ادعاها را کسانی که در علوم قرآن کردند و بعضی‌ها هم اشکال کردند که آقا نه اینجوری نیست. کاری که این اثر کرده این است که بگوید ائمه اینگونه به قرآن نگاه می‌کردند. اینطوری قرآن را جامعه می‌دیدند. نمونه‌هایش را هم اینجا آوردیم. از آیاتی که من و شما تصوّر نمی‌کنیم که متضمن حکم است امام حکم استنباط کرده است. این نشان دهند است که از آیات گوناگون می‌شود

حکم تشریحی استنباط کرد. تشریح در قرآن اختصاصی به پانصد آیه ندارد. از آیات قیامت هم می‌شود تشریح استنباط کرد. از آیات تاریخ هم می‌شود استنباط کرد. این کار ائمه است بنده ادعایی ندارم که شما بگویید چرا شما جامعیت قرآن را ثابت نکردید؟ ما می‌خواهیم بگوییم ائمه اینطوری نگاه می‌کردند و شاهدش این استنباط‌ها و این نمونه‌هاست. از این بالاتر؟ چگونه می‌شود اثبات کرد که ائمه نگاهشان به قرآن اینگونه بوده است. نگاه ائمه با نگاه من طلبه، فرق دارد. ما می‌گوییم آقا پانصد تا آیه تشریحی در قرآن هست؛ ولی ائمه می‌گویند کل قرآن می‌تواند قابلیت تشریح داشته باشد. نمونه‌هایش هم در کتاب عرض کردیم. الآن دویست و چند صفحه استقراء و نمونه‌هاست.

### پاسخ به سؤال سوم

ادعای اینکه فقها نسبت به قرآن و عقل بی‌اعتنا نبودند. منظور من این نیست که فقها آن آیاتی را که در قرآن راجب تشریح است را نگاه نکردند. بله واضح است که آیت الاحکام زیادی داریم، هم در میان فقها هم در غیرفقها که این آیات مورد بحث قرار گرفته است. بحث ما در این است که آن گونه که امام نگاه می‌کند، به عنوان یک محور که می‌تواند از همه‌ی ابعاد قابلیت استنباط داشته باشد، این نگاه را فقهای ما به قرآن ندارند. شما در همه‌ی فقه‌های متعارف نگاه کنید، ببینید چقدر از آیات تاریخ توانستند استنباط حکم بکنند. چقدر از آیات طبیعت توانستند استنباط حکم بکنند. همین فقهایی که شما ادعا می‌کنید به قرآن بی‌اعتنایی نکردند چه مقدار از این مجموعه آیات قرآن استنباط حکم کردند. همین آیات تشریحی قرآن را هم گاهی بعضی از فقها نه همه به صورت کامل بحث نکردند. تکیه‌ی خاصی، یک مورد خاصی را فقط آوردند.

### پاسخ به سؤال چهارم



اما مسئله عقل اجازه بدید من یک نمونه فقط بگویم. این کاری است که امام کرده است. من این ها را ادعا نمی‌کنم. من می‌خواهم حکایتگر کار امام باشم. ببینید این روایت نگاه بکنید راجب به اینکه امام چگونه بر عقل تکیه می‌کند. آیا شما نمونه‌ی اینگونه تکیه‌ها را در فقه دارید؟ در روایت: «أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ كَانَ (إِذَا قَطَعَ السَّارِقَ تَرَكَ الْإِبْهَامَ) وَ الرَّاحَةَ فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَرَكَتَ عَلَيْهِ يَدَهُ قَالَ فَقَالَ لَهُمْ فَإِنْ تَابَ فَبِأَيِّ شَيْءٍ يَتَوَضَّأُ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا إِلَى قَوْلِهِ: فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۱</sup>. امام وقتی که انگشتان سارق را قطع می‌کرد انگشت ابهام و راحه را نگه داشت. از امام سؤال شد که شما دست سارق را قطع نکردید و رها کردید و فقط انگشتانش را قطع کردید. امام در جواب فرمودند: اگر سارق توبه کند با چه چیزی می‌تواند وضو بگیرد. اگر دست سارق را از مچ قطع کنیم بعد از آن که سارق توبه کرد چطوری وضو بگیرید؟ ببینید کاملاً یک استدلال عقلی است. در ادامه امام می‌آید آن جمله‌ی اخیر «فَإِنْ تَابَ» را هم گزینه قرار می‌دهد که اگر می‌خواهی قطع بکنی، باید طور قطع بکنی که بعد از توبه هم بتواند کاربرد داشته باشد. یک استدلال عقلی کامل است. شما اینطور استدلال را در کجای فقه دارید؟ یک نمونه بیاروید که فقها اینگونه استدلال عقلی کرده باشد. بدین صورت که اگر این سارق توبه بکند چگونه وضو می‌گیرد؟ تفکر فقهی ما این موارد را ظنّیات، قیاسات و استحسانات میدانند؛ ولی در روش ائمه از این نمونه‌ها ما زیاد داریم. نمونه هایش یکی و دو تا نیست. چندین مورد آوردم تا شما نگویند که این ها ممکنه سندش ضعیف باشد. یک موردش را راوی جعلی کند. تازه اگر کسی با روایت جعل و تحریف آشنا باشد می‌فهمد که اصلاً

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۲۵۳.

این روایات، روایاتی نیست کسی جعل کند. چون زمینه‌ی جعل و تحریف بیشتر زمینه‌هایی بوده که بازخورد سیاسی اجتماعی داشته است. لذا این موارد قابل جعل نیست.

### پاسخ به سؤال پنجم

اما نکته‌ی دیگری که شما قواعد به کار رفته اختصاص به ائمه ندارد. دو دسته قواعد یک دسته قواعدی که متعارف است که در اصول بحث شده است و یک دسته هم که غیر متعارف است که قاعده بودنش مورد اشکال است. ببینید ما نمی‌خواهیم بگوییم که این‌ها را ابداع کرده‌اند. یعنی قبل از ائمه به هیچ وجه این قواعد نبوده است و ائمه آمدن قاعده ابداع کردند. کاری که ائمه نسبت به این قواعد کرده اند مثل کار ارسطو نسبت به منطق است. ارسطو را موسس منطق می‌دانند در حالی که موسس منطق نیست. کاشف قواعدی است که بر تفکر انسان حاکم است. او با تامل این قواعد تفکر را کشف، دسته‌بندی و عرضه کرده است. ائمه هم این قواعد را که ما امروز بخشی از آن را در اصول داریم بخشی از آن در ادبیات مطرح است. برای اولین بار این‌ها را در فهم قرآن برجسته کردند. بر این‌ها تکیه کردند. اگر بعداً کسانی مثل شافعی آمدن این‌ها را تحت عنوان قواعد اصول تدوین کرده است در حقیقت کارهای عملی را ائمه قبلش انجام داده‌اند. بنابراین منظور این است؛ نه اینکه قواعدی بوده که قبل از ائمه هم بوده است. بله قواعد تفکر هم قبل از ارسطو بوده است؛ اما چرا ارسطو را موسس منطق می‌دانند؟ به خاطر این کاری که کرده است و توانسته این قواعد را از تفکر کشف و عرضه کند.

به هر حال در مجموعه سوالاتی که مطرح کردید سوال‌های بسیار خوبی بود. فقط نکته‌ای که من می‌خوام عرض بکنم این که بنده خودم ادعا ندارم که

قرآن جامع هست یا جامعه نیست. بنده خودم ادعا ندارم که این قواعد آیا از آیات طبیعت میشود استنباط کرد یا نه. ما گفتیم که ائمه این کار کردند. ما بیایم از روش ائمه یاد بگیریم، ما هم مراجعه کنیم به آیات تاریخ آن مواردی که مورد اطلاعات ما هست از آیات تاریخ هم بتوانیم استنباط کنیم. با توجه به همین عناصری که ائمه در استنباط از آن‌ها استفاده کردند. ما به دنبال این بودیم والا خود بنده هیچ نکته‌ی خاصی را در اینجا ادعا نکردم که بخوایم اثباتش بکنم ادعای ما این بوده که ائمه این کار را کردند. اثبات هم کردیم بدین صورت که همین نمونه‌هایی که اینجا آوردیم. و السلام علیکم رحمة الله.

### جمع بندی دبیر جلسه از بخش چهارم:

در جواب به اشکالات حضرت استاد عبدالله پور فرمودند که این اشکالات نگارشی و ویرایشی و نثر کتاب مربوط به پژوهشکده است. اشکالات مربوط به ترجمه‌ها متوجه مترجمین قرآن و روایات است.

آن اختلاف مبنایی که نسبت به فهم عرفی از معنای واژه بود که این ذیل دانش منظور شناسی است یا معناشناسی؟

در پاسخ به سوالات حضرت استاد علوی، همانطور که در پایان فرمایشات حضرت استاد بود، فرمودند که در واقع این کتاب دارد آن فضای استنباط اهل بیت را تبیین می‌کند و شیوه استنباط اهل بیت را روشن می‌کند. بدین بیان که این گونه از قرآن و عقل استفاده می‌کردند. کتاب حاضر حکایتگر استنباطات ائمه بوده است. ادعاهایی که در کتاب مطرح شده همه به عنوان ابزاری برای روشنگری این بخش استفاده شده است و شاید مولف این ادعاها را قبول نداشته باشد.

نسبت به اینکه آیا قرآن در استنباطات فقها محور بوده یا نبوده است؟ پاسخ دادن که از آیاتی مثل آیات قیامت و طبیعت فقها استفاده فقهی نکردند و استنباط به وسیله عقل به شیوه ای که ائمه از آن بهره می بردند در کلام فقها سراغ نداریم.

در نهایت مولف باور دارد که از جهت کاشف قواعد دانش اصول ائمه مبدع علم اصول بودند که در عمل این قواعد نیز را پیاده کردند. در آینده کسانی آمدند، اصطلاح سازی کردن و تدوین کردند.





# پاسخ داوران به مولف



## پاسخ‌های استاد علوی:

### ۱) آنچه که مختص به ائمه است نمی‌توان تعمیم داد

با تشکر از استاد محترم به نظرم اگر سوال اول را همان سنگ بنا که «این قواعد فهمیدن یا قواعد فهماندن است» روشن نشود تا آخر همین ابهام باقی می‌ماند. شما می‌فرمایید که این قواعد فهماندن به دیگران است. ما چه میدانم ائمه چطور از قرآن استنباط می‌کردند شاید هم چیزی یاد می‌گرفتن. قواعد فهماندن همین قواعد عقلایی است حتی اگر ائمه استفاده نکرده باشند. یک آیه‌ای که فعل امر دال بر وجوب است را ما می‌توانیم استفاده کنیم. ممکن است ائمه اصالة الاطلاق را استفاده نکرده باشند، ما می‌توانیم استفاده کنیم کما اینکه فقها استفاده کردند اگر قاعده‌ای را به کار بردند که این جز قواعد عقلایی و ادبی نیست، هیچ کسی نمی‌تواند کما اینکه شما هم نتوانستید استخراج کرده و تعمیم دهید. جناب عالی در پاسخ به سوال بنده می‌فرمایید که، اشکال که نه، سؤال است از لحن هم مشخص است که این‌ها عامیانه است، می‌گویید در درس خارج آقایان فقها از کدام آیه‌ی طبیعت یا تاریخ مثلاً حکم شرعی استنباط شده است. من همین سؤال را از خودتان می‌پرسم، شما یک مورد را بیارید که از این آیات می‌توان حکم شرعی استنباط کرد شما باور دارید که می‌شود. من می‌گویم نمیشود، شما نشان دهید این دو مورد حکم شرعی را که بشود به عنوان حکم شرعی استناد کرد من از این آیات استنباط کردم. من عرضم این است که هیچ آیه‌ای در قرآن نیست فقها هم از ما بیشتر قرآن خواندن خیلی از آن‌ها هم مفسر قرآن‌اند. اگر آیه هست بفرمایید این کاری ندارد که چرا ادعا را تکرار می‌کنید. فقها را متهم می‌کنیم که شما قرآن را مهجور گذاشتید. بگویید می‌توان از این آیه‌ی تاریخی این چنین حکم شرعی را استنباط کرد. استنباط حکم شرعی اگر

قاعده‌مند است فقها آوردن ولی اگر مثل همین مواردی است که ذکر کردید چنانچه سندش درست باشد فقها در مصداق روایت پذیرفتند حتی اگه نفهمیدن که از چه روشی این حکم استنباط شده است. اگر قاعده ای هم نباشد فقها پذیرفتند. لذا یک مورد وجود ندارد که بشود از آیه‌ی طبیعت یا تاریخ حکم شرعی استفاده کرد یعنی وجوب حرمت و فقها بحث نکردند. مشخصا بفرمایید کدام آیه چرا مدعا را تکرار می کنید. با تکرار مدعا که به نتیجه نمی رسیم.

## ۲) کاربرد استدلال عقلی در استنباط

مورد دیگر همین روایتی که از امیرالمومنین عرض می کردید. از کجای این روایت، استنباط با کمک عقل را برداشت کردید. هیچ کدام مربوط به عقل نیست از هر جا مشخص می کردند، همان پذیرفته بود، امیرالمومنین فرمود، چشم. اگر می گفتند از اینجا می گفتیم چشم. اگر می گفتند از آنجا قطع کنید باز هم همین بود. عقل اینجا حکمی ندارد که اگر از جای دیگر قطع می شد خلاف عقل باشد. چنانچه اگر از مچ هم قطع می شد باید ما بقی را می شست. علت پذیرش این حکم شرعی، وجود حکم عقل نیست بلکه روایت از معصوم است. اگر غیر از محل مشخص شده در روایت بود شما می گفتید امیرالمومنین حکم خلاف عقل را بیان کردند. اگر روایت قطع کردن از مچ بود باز هم مورد قبول همه بود.

## ۳) منظور از جامعیت تشریحی قرآن

و نکته آخر جنابعالی فرمودید من ادعا ندارم که قرآن جامعه است. غرض مولف این بوده که ائمه از آیات قصه و طبیعت حکم شرعی استنباط کردند. از این ها جامعیت به دست نمی آید. جامعیت یک اصطلاح است جامعیت تشریحی یعنی هر حکم شرعی در قرآن هست. این ادعا با این دلیل که در صد مورد در



هزار مورد حضرات ائمه از آیاتی احکامی استفاده کردن جامعیت تشریحی قرآن را ثابت نمی کرد. او هزار مورد سر جاش؛ ولی ده هزار مورد دیگر هست که در قرآن نیست و ائمه فرمودند. مگر اینکه اصطلاح جامعیت تشریحی منظور چیز دیگر باشد. آن کسانی که جامعیت تشریحی را به کار می‌برند؛ یعنی هر چی لازم بوده خدا آورده است و مرد فحلی را می‌خواهد که از قرآن استخراج کند. لذا باز عرض می‌کنم این مدعا با این دلیل اثبات نمیشود. ممکن است مدعای خوبی باشد، باید بگردیم برای دلیلش که دلیل جامعیت تشریحی چیست.

### پاسخ‌های استاد عبدالله پور بیان چهار نکته

۱. ویراستار فرمودند کدام ویراستار از گرد راه رسیده است که حرعاملی را در پاورقی بنویسد شیخ حر عاملی.
۲. در منابع آقای صدر هم المیزان متنش آمده، هم ترجمه المیزان سیدمحمدباقر موسوی همدانی آمده است. (استاد صدر: علتش این است که آن جایی خواستیم ترجمه متن المیزان را بیاریم، از ترجمه‌ی ایشان آوردیم. لذا باید به ترجمه ایشان ارجاع می‌دادیم و در منابع هم ذکر کردیم). در کار علمی این کار را نمی‌کنند؛ بلکه خود مولف ترجمه می‌کند.
۳. اینکه آیا ما می‌توانیم از آیات تاریخی، قصص و غیره، حکم فقهی استنباط بکنیم. این موضوع معرکه آراست. آقای سیدمهدی ایازی اصلاً با همین عنوان یک کتاب دارد که انتظار می‌رفت آقای صدر هم با آن ادبیات بحث را پیش ببرد. منظورم از ادبیات علمی این‌ها است. یک بحثی است که آیا ملاکات آیات الاحکام را می‌توانیم توسعه بدهیم؟ این بحث را به عنوان یک بحث مقدماتی علمی آقای صدر می‌بایست می‌پرداختند که از راه توسعه در ملاکات آیات

الاحکام، آیات فقهی، می‌توان مثلاً آن تلج و مانند آن را هم جز آیات فقهی قلمداد کرد. این یک ادبیات علمی لازم دارد.

۴. فرق میان اصل و قاعده، همچنان معلوم نیست. تعریف اصل چیست و تعریف قاعده چیست.

### پاسخ‌های استاد صدر به استاد عبدالله پور

ببینید در پیشینه‌ی پژوهش گفتیم. هم کتاب آقای ایازی را اتفاقاً ایشان جز ناظریان اثر است. کتاب ایشان را آوردم به ایشان هم گفتم که کتاب شما در صدد اثبات امکان استنباط است. اما من در این کتاب عملاً نشان دادم که ائمه استنباط کردند. «أَدُلُّ الشَّيْءَ عَلَى إِمْكَانِ الشَّيْءِ وَوُقُوعُهُ» درست است؟ من در این کتاب خواستم نمونه‌های واقعی استنباط را بیارم از آیات تاریخ، آیات فلان فلان که دیگر نیازی به آن اثبات امکان اصلاً نباشد. اینکه دیگر بالاتر از آن است.

عرض کنم در مجموع من استفاده کردم از نقدهایی که دوستان کردن بعضی از نقدها وارد بود بعضی از نقدها هم اگر وارد نبود حداقل استفاده ام از این جهت بود که فهمیدم این کار من درست بوده است. بعضی جاها رو فهمیدم نادرست بود بعضی جاها رو فهمیدم که اشکالات وارد نیست و کار درست بوده است. خود همین هم یک مقدار کار را تقویت می‌کند. ولی از باب شوخی بود در مجموعه من استفاده کردم تا ان شاء الله اگر چاپ جدیدی این کار صورت بگیرد، حتماً اعمال خواهد شد.

### پاسخ‌های استاد صدر به استاد علوی

(۱) تبیین استدلال عقلی در روایت امیرالمومنین

اما آن چه که حاج آقای علوی فرمودند. ببینید، همین مثالی که برای عقل اینجا آوردم، شما در کتاب‌های فقهی آیا دارید که همچنین استنباطی بر اساس استدلال عقلی کرده باشند؟ چون امام استدلال عقلی دارد میکنند؟ می‌گویند اگر من دست سارق را از میچ می‌بریدم اگر سترق توبه می‌کرد چطوری وضو می‌گرفت؟ این یک استدلال عقلی هست یا نه؟ استدلال عقلی است، امام بر اساس همین دارد حکم می‌کند که قطع باید از انگشتان باشد نه از میچ. من می‌خواهم بگویم این نوع از ادراکات از عقلی در فقه مبنای استنباط قرار نگرفته است. فقه ما مستقلات عقلیه دارد که به عقل و ظلم منحصر است. غیر مستقلات عقلیه دارد که مقدمه واجب و اجتماع امر و نهی و دیگر موارد است که هیچ کاربردی هم در استنباط ندارد. آن حرف شهید صدر درست است که هیچ حکمی نبوده که من در عقل ببینم که در شرع نیامده باشد. برای اینکه عقل را کنار گذاشتیم. عقل حکمی ندارد که بخواهیم در شرع دنبالش بگردیم. بله اگر ما مثل اهل سنت از عقل به صورت گسترده استفاده می‌کردیم که البته آن‌ها هم افراط کردن، من افراط آن‌ها را تایید نمی‌کنم، اگر در استنباطات فقهی یک مقداری پای عقل را باز می‌کردیم، آن وقت می‌فهمیدید که بعضی از احکام هست که می‌شود با عقل استنباط کرد. این کاری که اینجا کردیم نمونه‌هایی که از ائمه آوردیم این‌ها برای ما راهگشا باید باشد. ما از این باید پند بگیریم، درس بگیریم، راهیابی را یاد بگیریم که چطوری می‌شود براساس عقل تکیه کرده و یک حکم را استنباط کرد.

## ۲) تبیین مقصود از جامعیت تشریحی قرآن

جامعیت هم که عرض کردم. جامعیت منظور این است که قرآن قابلیت دارد که همه‌ی تشریح را داشته باشد. اما اینکه بالفعل می‌توان همه‌ی تشریحات

را از قرآن به دست بیاریم یا نه؟ شاید ما نمی‌توانیم ولی روشی را که ائمه به کار بردن می‌شود برای ما درس باشد. باید قدم به قدم، ممکن است اُفت و خیز داشته باشد ولی به هر حال این روش می‌تواند برای ما یک درس باشد که بتوانیم از تمام قرآن تأمُّه کنیم و حکم را استنباط کنیم.

ببخشید از این که جسارت شد عذرخواهم.

